[319] سينه أي كز معرفت گنجينه اسرار بودكى سزاوار فشار آن در وديوار بود طور سيناى تجلى مشعلى از نور شدسينه سيناى وحدت مشتعل از نار بود ناله بانو زد اندر خرمن هستى شررگوئى اندر طور غم چون نخل آتش بار بود آنكه كردى ماه تابان پيش أو پهلو تهى از كجا پهلوى أو را تاب آن آزار بود گردش گردون دون بين كز جفاى سامرى نقطه پرگار وحدت مركز سمار بود صورتش نيلي شد از سيلى كه چون سيل سياه روى گيتى، زين مصيبت تا قيامت تار بود شهريارى شد به بند بنده أي از بندگان آنكه جبريل امينش بنده دربار بود از قفاى شاه، بانو با نواى جانگداز تا توانايى به تن، تا قوت رفتار بود گر چه بازو خسته شد، وز كار دستش بسته شدليك پاى همتش بر گنبد دوار بود دست بانو گرچه از دامان شه كوتاه شدليك بر گردن بلند از دست آن گمراه شد _____